

# زمزمه نام خراسان

مجموعه شعر

صالح محمد خلیق

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



شماره پی هم: ۹۷

### شناسه کتاب:

- نام کتاب: زمزمه نام خراسان
- شاعر: صالح محمد خلیق
- ناشر: انجمن نویسندگان بلخ
- طرح روی جلد: ژکفر حسینی
- روی آرا: سید علی موسوی
- نوبت چاپ: یکم
- شماره گان: ۱۰۰۰ نسخه
- سال چاپ: ۱۳۹۷ کوچی خورشیدی / ۵۶۹۷ آریایی جمشیدی
- جای چاپ: کابل، چاپخانه مسلکی افغان

حق چاپ برای شاعر محفوظ است

## آن چه در این دفتر می خوانید:

- ۵.....زنبق
- ۷.....به صفحه صفحه تاریخها.....
- ۹.....از میان دود و آتش.....
- ۱۱.....ترانه بیداری.....
- ۱۳.....فرآهورایی.....
- ۱۵.....می گذرد.....
- ۱۷.....خون و خاکستر.....
- ۱۹.....پرچم برافرازید!.....
- ۲۱.....یابد شب ما خاتمه.....
- ۲۳.....زمزمه نام خراسان.....
- ۲۵.....بعد از بستن ضحاک.....
- ۲۷.....قدس.....
- ۲۹.....رویینه تنیم.....
- ۳۱.....تا آخرین خط.....
- ۳۳.....وارسته گی و رسته گی.....
- ۳۵.....آزاده ام.....
- ۳۷.....با دستهای خالی.....
- ۳۹.....در کارزار تازه.....
- ۴۱.....کجاست فردوسی؟.....

۴۳	.....	ای جنگل کشمیر.....
۴۵	.....	دریا.....
۴۷	.....	پاییز دروغ است.....
۴۹	.....	زنده‌گی.....
۵۱	.....	به جهان آمدن کیانوش و داریوش.....
۵۳	.....	آموزگار.....
۵۵	.....	رستم!.....
۵۷	.....	تا که شه‌نامه را زدند آتش.....
۵۹	.....	شعار آفتاب.....
۶۱	.....	خط‌خطی‌ها.....
۶۳	.....	به جای انتقام.....
۶۵	.....	علم‌داران سپاه دانش و فرهنگ.....
۶۷	.....	کوچه‌های رازناک قونیه.....
۶۹	.....	کشتی شکسته‌گان.....
۷۱	.....	ای شعر!.....
۷۳	.....	کجایی؟ ای ابومسلم.....
۷۳	.....	عید قربان.....
۷۴	.....	میانمار.....
۷۴	.....	مسعود بزرگ!.....
۷۵	.....	مسلمانی.....
۷۵	.....	نماز عشق.....
۷۶	.....	گردش‌گری.....
۷۶	.....	پیک نوبهاران.....
۷۷	.....	درباره سراینده این دفتر.....
۸۲	.....	سپاس‌گزاری.....

## زنبق

کردند پرپرش، چی ست آخر گناه زنبق؟  
کی می رسد به پایان؛ روز سیاه زنبق؟

تنها نه این که زنبق؛ پرپر شدند پرپر  
گل های سرخ هم در کشتارگاه زنبق

فریاد داشت باید؛ مانند روزه بر لب؛  
شد نام ماه روزه من بعد ماه زنبق

دلداده گان بیایید؛ بر گردِ آن بچرخید!  
میعادگاه دل‌ها شد چارراه زنبق

در جاده‌ها بکارید؛ تا باز هم بروید  
باید گرفت حَقِّش؛ شد دادخواه زنبق<sup>۱</sup>

بلخ / ۱۱ خرداد ۱۳۹۶

---

<sup>۱</sup> - به روز چهارشنبه ۱۰ خرداد ۱۳۹۶ خورشیدی، در اثر یک روی‌داد انتحاری در چهارراه زنبق شهر کابل، حدود ۷۰۰ تن از مردم بی‌گناه شهید و زخمی شدند. این روی‌داد اندوه‌بار، بازتاب گستردهٔ رسانه‌یی و واکنش‌های شدیدی را در سطح ملی و بین‌المللی در قبال داشت.

## به صفحه صفحه تاریخها...

روایتی ست هرآینه رود، شور مرا  
و نیست کوه، جز آینه‌یی غرور مرا

یقین بکن که من از دوده سیاوشم  
بین از آتش رخ دادها عبور مرا

نوشته‌اند هزاران هزار رستم زال  
به صفحه صفحه تاریخها حضور مرا



به قلدران جهان یک پیام دارم و بس:  
کسی ندارد و هرگز نداشت زور مرا

نکنده است مگر گور خویش را دشمن  
به زعم خویش اگر کنده است گور مرا

جهان تهی نشود از من و از افکارم  
چو سوشیانس ببین بارها ظهور مرا

بلخ / ۱۶ خرداد ۱۳۹۶





## از میان دود و آتش

مأمن همواره آزادی آغوش شماست  
خود، اسارت یک غلام حلقه‌برگوش شماست

ماردوشان جهان را فرصت بی‌داد نیست  
تا درفش کاویان روییده بر دوش شماست

دادخواه نسل انسان بوده اید از باستان  
نقش بر الواح بابل گفتِ کوروش شماست

از میان دود و آتش آن که بیرون می‌جهد  
زنده و سالم، کسی کی جز سیاووش شماس

دستِ هر افراسیابی باد در دنیا خلاص!  
تا به پا این مردم ببر بیان پوش شماس

ای خوشا آن روزگاری که فریاد آورید!  
این دگرگونی که از لب‌های خاموش شماس

بلخ / ۱۷ خرداد ۱۳۹۶



## ترانه بیداری

تحصن است نه زبینه، راه پیمایید!  
شما نه برکه و مرداب، بل که دریایید

چه مشت مشت، گره خورده موج‌های شما!  
به فرق صخره و ساحل حواله فرمایید!

نه بحر، باز همان قطره‌های پاشانید؛  
اگر به گونه امروز صف نیارایید

به پیش! جز خس و خاشاک نیست آن سوها  
شما که سیل خروشان بی سروپایید

شما که آینه‌دار هزار خورشیدید  
چرا به قصه ترس افکنان شب‌هایید؟

سکوت تلخ خراسان شکسته خواهد شد  
اگر ترانه بیداری هریوایید

بلخ / ۱۸ خرداد ۱۳۹۶



## فرّاهورایی

ای تهمتن زاده! بازوبند خود را گم مکن  
این نشان ریشه و پیوند خود را گم مکن

هرچه می خوانی بخوان از نامه‌ها و چامه‌ها  
زند خود را گم مکن، پازند خود را گم مکن

مرزهای میهنت بودند اگرچه بیش‌تر  
از «اتک» تا ساحل «اروند» خود را گم مکن

مثل جان، شیرین شیرین است، الا ای هم‌زبان!  
زنده‌گی خواهی، زبان قند خود را گم مکن

آریایی‌زاده‌ای، فرّ اهورایی تو راست  
باخبر! فرهنگ ارزش‌مند خود را گم مکن

بلخ / ۲۳ خرداد ۱۳۹۶



## می‌گذرد

و زنده‌گی چه‌قَدَر، آه! زود می‌گذرد  
چنان‌که گویی هرگز نبود می‌گذرد

تمام زنده‌گی ما فقط تحصّنی است  
که زیر چادرِ چرخ کبود می‌گذرد

جهان کنارهٔ بنشستهٔ نظاره‌گری‌ست  
و عمر ماست که مانند رود می‌گذرد

کمر ببند، مسافر! که جاده ناامن است  
و از هزار فراز و فرود می‌گذرد

کنار راه به هر سنگ - هرچه پیمودم -  
نوشته با قلمی سرخ بود: «می‌گذرد!»

«بخوان به نام گل سرخ»<sup>۱</sup> و هر چه زیبایی ست  
که: نیست عمر، اگر بی سرود می‌گذرد

بلخ / ۲۴ خرداد ۱۳۹۶

---

۱ - «بخوان به نام گل سرخ در صحاری شب...» مطلع سروده‌یی است از استاد شفییعی کدکنی.



## خون و خاکستر

کوه‌ها! گردن‌کشان را باز هم سنگر شوید  
رودها! آبستن یک شورش دیگر شوید

بر تبرداران که می‌خواهند جنگل را بُرند  
شاخه‌ها! بایست دار و برگ‌ها! خنجر شوید

چشم بر راه کی استید؟ آستین را برزنید  
غیر این بر هر چه دیگر راه، بی‌باور شوید

راه پیمایان دگر از خطاً قرمز بگذرید  
چند در هر جاده فرشِ خون و خاکستر شوید؟

تا سحر شه‌نامه خواهیم خواند در گوش شما  
هر کدام ای خفته‌گان تا پور زال زر شوید

بلخ / ۲۶ خرداد ۱۳۹۶



## پرچم برافرازید!

برای دادخواهی، کاوه‌ها! پرچم برافرازید  
شکوه کاخ ضحاکان دنیا را براندازید

صفوف خویش را و راه خود را منسجم سازید  
برای هیج در هر جاده قربانی مپردازید

اگرچه راه تان بسیار دور است و نفس گیر است؛  
مبادا دم بگیریید آی یاران پیش تر تازید

نه یاری از کسی خواهید و نی هم از کسی ترسید  
که در هر رزم گاه، ای پهلوانان! خود بی‌انبارید

به جای جنگ رودررو، نمی‌بینید می‌ترکند؟  
دل ترس‌آوران را از هراس آگنده می‌سازید

به زانو می‌فتد دیو سیاه سرنوشت آخر  
برای طرح والایی اگر با آن درآویزید

بلخ / ۲۶ خرداد ۱۳۹۶



## یابد شب ما خاتمه...

ارچند که ما روی به خورشید نداریم  
اما به جز از مهر، دگر دید نداریم

از بخدی، از این خانه و شهر یکمینیم  
کی گفت که ما نسبت جمشید نداریم

از زنده‌گی خویش چرا بهره نجویم  
وقتی که دگر فرصت تمدید نداریم

بینیم اگر از عینک بدبینیِ داعش  
در دین خود، ای وای! دگر عید نداریم -

- تا قاتل و خون‌خواره نباشیم، به جنت  
حتمی‌ست که راهی و رواید نداریم

ارزانیِ شان باد چنین باغ و بهشتی  
بر رفتن آن جای که تأکید نداریم

ما را بگذارند به حال خود مان کاش  
خیری که از این بیش تر امید نداریم

دارایی ما گوهر آدم‌گری ماست  
ما صاحب گنجیم، مگویید: نداریم

از دیدهٔ خورشید، نگاهی‌ست بسنده  
پروای قمر، غصهٔ ناهید نداریم

ارچند که خورشید نهان است در آفاق؛  
یابد شب ما خاتمه، تردید نداریم

بلخ / ۳۰ خرداد ۱۳۹۶

## زمزمه نام خراسان

از تک تکِ پاهای دلیران خبری نیست  
از آن نَفَسِ گرم خیابان خبری نیست

در نیمه شب، آه! چه رخ داد در این شهر؟  
حتّا که از آن چادر ویران خبری نیست

دل را بسپردند به دریا، همه رفتند؛  
در آن طرف ساحل از ایشان خبری نیست

یک رمه و صد گله گرگان گرسنه‌ست  
چندی‌ست که از هی هی چوپان خبری نیست

میدان نبرد است و سیاهی سپاهی  
از رستم و از سام نریمان خبری نیست

یک گل نشگفته‌ست در این باغ پر از زاغ  
از نقطه پایان زمستان خبری نیست

در بلخ و بدخشان و هری... گشتم و گشتم  
از زمزمه نام خراسان خبری نیست

خود را سروسامانه ببخشید و مگویید:  
افسوس که از دوره سامان خبری نیست!

یک روز چو سیلاب، خروشید و ببینید  
از این همه خاشاک فراوان خبری نیست

بلخ / ۲۸ خرداد ۱۳۹۶



## بعد از بستن ضحاک

تا کی این مردم بی چاره چنین خون بدهد  
تا که یک کاوه برخاسته بیرون بدهد؟

بعد از بستن ضحاک ستم کار این بار  
تخت را کاوه نباید به فریدون بدهد

کاوه بایست که خود تاج بیوشد این بار  
تن نبایست چو بگذشته به قانون بدهد

سرنوشت همه را باز نویسد از سر  
حاکم خود شود و امر به گردون بدهد

«کین هفده پسرش» چی ست؟<sup>۱</sup> به ضحاک این بار  
کیفر هر چه شهید است، به افزون بدهد

باید این بار نسازد به دماوندش بند  
خبر مردن او راست که میمون، بدهد

نگذارد دگر این خاک مقدّس هرگز  
جای گل خوشه گندم ثمر افیون بدهد

تا کی از خون خودش مرز بسازد یک سو؛  
یک طرف هر چه که خاکست به جیحون بدهد

تا کی این مردم بی چاره چنین خون بدهد؟  
کی به درگاه ستم امر شبیخون بدهد؟

بلخ / ۲ تیر ۱۳۹۶

<sup>۱</sup> - «کین هفده پسرش چیزی نیست»، مصراعی از یک سروده استاد شیرعلی لایق است.

## قدس

راہی به جهان علیینم قدس است  
هم قبله عشق اولینم قدس است

هر کنج و کناره زمین مسجد من؛  
سجاده من، مهر جبینم قدس است

تنها نه که جمعه پسین رمضان  
هر لحظه عمر نازنینم قدس است

نام دگر عشق همانا خون است

نام دگر دل غمینم قدس است

کفرش مشمار اگر بهات می گویم

دین من و دانش یقینم قدس است

هر سوره من سروده آزادی است

روحُ القُدُس و روحِ امینم قدس است

هرگز به شعار قدس من خرده مگیر

بر من همه جای سرزمینم قدس است

بر هر چه که روشنایی و زیبایی است

با دیده ژرف خود که بینم قدس است

بلخ / ۳ تیر ۱۳۹۶

## روینه نیم

کی گفت؟: فقط غبار مانده  
نی اسپ و نه هم سوار مانده

از فر گذشته پشته‌یی خاک  
چیزی ست که یادگار مانده

از «بلخ» به زیر خاک خفته  
امروز همین «مزار» مانده

از آن همه لاله‌های آتش  
خاکسترِ «نوبهار» مانده؛

بنگر به درون سینه‌هامان  
دل‌های امیدوار مانده

ماییم و مسیر آرزوها  
بر عزم خود استوار مانده

ارچند که مستی از سرِ ما  
رفته‌ست؛ ولی خمار مانده

سردار شویم باز؛ از ما  
یک دستۀ «سربه‌دار» مانده

«رویینه‌تن» ایم و گردد آخر  
دژخیم از انتحار مانده<sup>۱</sup>

بلخ / ۹ تیر ۱۳۹۶

<sup>۱</sup> - «مانده»، در بیت آخر به معنای «خسته» آمده است.

## تا آخرین خط

از دار هرگز؛ ترسی نداریم  
در پایداری؛ ما «سربه‌دار»یم

از آریانا؛ از مرز مهریم  
با شب‌پرستی ناسازگاریم

ای نیزه‌داران! از ما گریزید  
«جامه‌سپید»یم؛ «نیزک» تباریم

با خون خود، ما «آزاده‌گی» را  
دیوار دیوار؛ هی می‌نگاریم

از بین آتش؛ از زیر آوار  
همواره از سر؛ سر می‌برآریم

لوح توقّف را در سر راه  
این بار باقی کی می‌گذاریم

ما پیش‌تازیم؛ تا آخرین خط  
- آن خطّ خونین - ره می‌سپاریم

بلخ / ۱۲ تیر ۱۳۹۶



## وارسته گی و رسته گی

ای قوم که از گرسنه گی یک سره سیرید  
در زیر فشار غم نان خورد و خمیرید

وارسته گی و رسته گی امری است خیالی  
در حلقهٔ یک لقمهٔ نان تا که اسیرید

این گفتِ گروهانِ پیام آور مرگ است:  
«از زنده گی و هر چه در آن فاصله گیرید؛ -

- چون زنده گی از جملهٔ اسباب گناه است  
اصلاً به جهان نامده خوب است بمیرید»

این باور پوچ است که: «دنیا همه هیچ است»  
بر آن نه بیچید و نه آن را بپذیرید

از جامهٔ اندیشهٔ فرسوده برآیید  
بر هر دو جهان باز بینید امیرید<sup>۱</sup>

بلخ/ ۱۳ تیر ۱۳۹۶

---

<sup>۱</sup> - این شعر با الهام از غزل معروف مولانا جلال الدین محمد بلخی با مطلع «ای قوم به حج رفته!  
کجایید، کجایید؟»، سروده شده است.

## آزاده ام

نه دیوانه، نی مست از باده ام  
که یک راه‌پیمای این جاده ام

نه یک راه‌پیمای ساده ولی؛  
در این راهِ پر پیچ سر داده ام

درخشان چه کرده‌ست این جاده را؟  
همین خونِ مانندِ بیجاده ام

درفشی بنفش است بر دوش من  
ستیزنده زالی زرزاده ام

به خفتن مرا نیست خو و نبود  
و خفتان به بر دایم آماده ام

تو می لرزی از تک تک پای من  
به میدان کجا پای بنهاده ام؟

چه می پرسی از نام قومم دگر؟  
که آزاده بودم، که آزاده ام

بلخ / ۱۵ تیر ۱۳۹۶



## با دست‌های خالی

ماییم و دستِ بالا با دست‌های خالی  
سرشار آرزوها با دست‌های خالی

نستوه و پابرهنه از هفت‌خوان گذشتیم  
رزمیده ایم تنها با دست‌های خالی

رفتیم و دسته دسته گل‌های سرخ چیدیم  
برگشته ایم کی ما با دست‌های خالی؟

دست گشادِ ما را کی بسته تنگ‌دستی  
پُر بوده ایم حتّاً با دست‌های خالی

گام استوار اگر شد؛ باید نداشت باور:  
کاری نگردد اجرا با دست‌های خالی

ارچند تا به دندان باشند هم مسلّح  
رانیم دشمنان را با دست‌های خالی

بلخ / ۲۴ تیر ۱۳۹۶



## در کارزار تازه

در کارزار تازه مبدا کم آورید  
یک جام افتخار دگر را هم آورید

میدان دادخواهی تان از چه رو تهی ست؟  
آن کاوه بسیجی و آن پرچم آورید

بر دوش خویش پرچم نوروز را نهید  
یورش به بارگاه شب و ماتم آورید

شہ نامہ نوی، کہ نباشد دگر در آن -  
- اسفندیار رخ به رخ رستم، آورید

آیینہ سکندر ملعون شکستنی ست  
باور کنید؛ روی به جام جم آورید

جامی به افتخار شما سرگشند تا  
در کارزار تازه مبادا کم آورید

بلخ / ۲۸ تیر ۱۳۹۶





## کجاست فردوسی؟

هنوز تاره تازه‌ست باغ لاله ما  
هنوز - زخم عمیق هزارساله ما

برای دشمن ما آسیاب‌گردان است  
هنوز خونِ نخوایده سلاله ما

به سرزمین نیایی خویش مهجوریم  
که نام اصلی ما نیست در قبالة ما

به سوگ قاتل خود ما سیاه پوشانیم  
چه خنده آور و بی جاست آه و ناله ما!

نمی نواز دمان دست سرنوشت و نشد  
به غیر سیلی سخت ستم حواله ما

نبوده ایم چنین خوار و دشمنان حتماً  
به زرق و برق رسیدند از زباله ما

سراید از نو ما را، کجاست فردوسی؟  
که شاهنامه کند نامه مجاله ما

تاشکند / ۱۳ مرداد ۱۳۹۶

## ای جنگل کشر

آن که افراشته برشانه درفش داد است  
باخبر! کاوه نه، ضحاک ستم‌بنیاد است

بی خبر رو همه برتافته ایم از خورشید  
این نیایش کده دیری ست نه مهرآباد است

دور ما صد دژ و دیوار کشیدند از دور  
بعد گفتند که بوم و برتان آزاد است

دشمنِ خونیِ ما قصدِ خراسان دارد  
باز هم در پی مرکزِ شدنِ بغداد است

بهرِ پیروزیِ ما رستمِ زالی باید  
چند فرماندهِ ما رستمِ فرخ‌زاد است؟

آن که در عشقِ گذشت از سر و جانِ شیرین  
نیست خسرو - همه دانند - فقط فرهاد است

به یک آیندهٔ دل‌خواه نخواهیم رسید  
تا که برنامهٔ ما «هرچه که بادا بادا!» است

آی ای جنگلِ کُشمر که دَمَش را گیریم  
آتشِ ماست از این باد اگر برباد است

بلخ / ۳ شهریور ۱۳۹۶

## دریا

رودانه می شتابم، در سر هوای دریا  
باشد که سر گذارم آخر به پای دریا

مستانه سر نهادم در کوه و در بیابان  
پرشور می سرایم تنها برای دریا

رودم، عقب‌گرایی آیین و راه من نیست  
هی پیش می‌روم تا گردم رهای دریا

دریادل استم، اماً صد کوهِ غم به سینه  
کس نیست جز دل من دردآشنای دریا

دریاست آسمانی با عشق همسرشت است  
ناهید، ایزد عشق است و خدای دریا

دریای آسمانی آیینۀ سپهر است؟  
یا آسمان آبی خود یک نمای دریا؟

مانندۀ دل من دریاست پر از اندوه  
اشک من است و یاران این محتوای دریا

خود را به کام توفان خواهم زد امشب آخر  
تا موج موج گردم در لابه لای دریا

بلخ / ۲۶ شهریور ۱۳۹۶

## پاییز دروغ است

نومید نباید شد، پاییز دروغ است  
خشکیدن برگ و گل و پالیز دروغ است

تنها نه که پاییز، زمستان و کرختی  
با آن همه زاغ و زغن نیز دروغ است

آیین اهورایی ما نیست به جز مهر  
در مذهب ما زشت‌ترین چیز دروغ است

خون می‌دود آن‌گونه به رگ‌های خراسان  
انگار که خون‌ریزیِ چنگیز دروغ است

کی گفت که بر باد شوی عاقبت از باد  
ای جنگل، با باد در آویز! دروغ است

در جاده برآیید، نشینید به سنگر  
هرگونه رجز از عقب میز دروغ است

فرهاد فقط بود که دل داد به شیرین  
عاشق شدن خسرو پرویز دروغ است

از معرکه‌ها شبیههٔ رخس است که بالاست  
در معرکه‌ها شبیههٔ شب‌دیز دروغ است

سر می‌زند آخر گل خورشید از آفاق  
هر صبح کی - ای قوم سحرخیز! - دروغ است؟

همواره تر و تازه و سرسبز بمانید  
ای جنگل آزاده که پاییز دروغ است



## زنده‌گی

جست‌وجو دارم تو را در هر نفس ای زنده‌گی!  
این نفس‌ها را شمارم پیش خود کی زنده‌گی؟

از نفس‌های من استی، پرهیاهویی اگر  
از درون خالی خالی‌ای چنان‌نی، زنده‌گی!

گفته‌اند از دیرها بسیار شیرینی؛ ولی  
تلخ تلخی هم‌زمان بسیار چون می، زنده‌گی!

ره گزار من تویی یا من گذرگاه تو ام؟  
راه اگر استیم، می گردیم چون طی؟ زنده گی!

ناگهانی می روی و بر نمی گردی دگر  
نار فیق و بی وفایی، آه، هی هی زنده گی!

خوب می دانم که جز زهر هلاهل نیستی  
باز هم می نوشمت هر دم پیایی، زنده گی!

بلخ / ۵ مهر ۱۳۹۶



## به جهان آمدن کیانوش و داریوش

خوشا بر «نگین» و خوشا بر «نظام»  
که دارند فرزندهایی به نام

یکی «سایناجان» دُرَدانه است  
که خورشیدِ تابندهٔ خانه است

و «یسنا»ی زیباست دختی دگر  
که از آیهٔ مهر دارد اثر

«سروده» که دیوان شعر من است  
گلی ناز دیگر از این گلشن است

خوشا هدیه داد ایزد مهربان  
دو همزاد دیگر به این خاندان

یکی «داریوش» است افسر به سر  
و دیگر «کیانوش» با زیب و فر

## خوشا زنده گانی پر بار شان خداوند بادا نگه دار شان<sup>۱</sup>

بلخ / ۸ مهر ۱۳۹۶

<sup>۱</sup> - «نگین» دخترم و «نظام» همسرش است. «ساینا»، «یسنا»، «سروده»، «کیانوش» و «داریوش» نواسه‌هایم هستند.  
 هنگامی که این سروده را در «رنامه» خود نوشتم، آقای عبدالمجید فایق، شاعر بلخی، در پانویس آن این سروده فی البدیهه خود را نگاشت:  
 «کیانوش» آمد چو رخسندهمهر  
 به جمع عزیزان ز چرخ سپهر  
 فریدون دؤم بود این مگر  
 به پرخاش ضحاک بی داد گر؟  
 به همراه وی «داریوش» آمده  
 تو گویی که این جا سروش آمده  
 دگر پهلوانان شه‌نامه هم  
 بیایند باطوس وبا گستههم  
 خجسته قدومان فرخ‌نژاد  
 همی در پناه خداوند بادا!  
 و هم چنین، آقای ذبیح‌الله اختری، شاعر دیگر بلخی، این سروده فی البدیهه خود را نوشت:  
 به شه‌نامه هست آن چه نام سران  
 خدایا عطا کن به این خاندان  
 بر ایشان تو اقبال را کن عطا  
 به راهی مبرشان که باشد خطا  
 بده زنده‌گی بی خوش و شادِ شان  
 نگه دارِ شان از گزند زمان

## آموزگار

گرفت باز تباشیر را و «راه» نوشت  
سپید و روشن بر «تخته سیاه» نوشت

و یاد داد که بر روی صفحه صفحه شب  
چه گونه می شود از آفتاب و ماه نوشت

گشود پنجره چشم بینش ما را  
پیمبرانه به ما فرق راه و چاه نوشت

و کار خانه‌گی روزمرهٔ ما را  
همیشه مشق محبت به زادگاه، نوشت

گرفت باز تباشیر... زنگِ آخر شد  
به روی تخته به خطِ خوشش «پگاه» نوشت

بلخ / ۱۳ مهر ۱۳۹۶



## رستم!

برخیز، برخیز، برخیز، رستم!  
با دیوی دیگر درآویز، رستم!

هفتاد خوانِ دگر پیش روی اند  
صدها بلای دگر نیز، رستم!

انبوهی از نیزه‌داران رسیدند  
خون‌ریز مانند چنگیز، رستم!

انبوهی از تازیانه‌به‌دستان  
تازنده تا بلخ و گردیز... رستم!

مگذار نوروز تحریم گردد  
یا مهرگان صرف پاییز، رستم!

آن غیرتِ خفته قوم ما را  
یک بار دیگر برانگیز، رستم!

یک بار دیگر بکن دره‌ها را  
از شیهه رخس لبریز، رستم!

هنگام هنگامه‌های بزرگ است  
«ببر بیان پوش» بستیز، رستم!

بلخ / ۲۵ مهر ۱۳۹۶



## تا که شهنامه را زدند آتش...

قرنها مکتب جنون خواندیم  
روز و شب درس کشت و خون خواندیم

تا که شهنامه را زدند آتش  
هر چه را بی چرا و چون خواندیم

نی کمی از «درخت آسوریک»،  
نی هم از «سنگ بیستون» خواندیم



مردم آموختند دانش و فن  
ما هی افسانه و فسون خواندیم

هر کتابی که از غلط پر بود  
ما به عنوان رهنمون خواندیم

«جنگ» را «گنج» شایگان گفتیم  
بس که هر چیز را نگون خواندیم

آشنا نیستیم با حرکت  
هر چه حرف است با سکون خواندیم -

- یا به خطی شکسته بنوشتیم  
یا به معنای واژگون خواندیم

بلخ / ۱ آبان ۱۳۹۶



## شعار آفتاب

چه قدر شب دراز شد؛ سپیده سر نمی زند  
در این فضای شبزده؛ «پرنده پر نمی زند»

اگر که نیست اختری؛ به دامن سیاه شب  
شهابی از کرانه ها؛ چرا شرر نمی زند؟

به پشت پنجره به جز؛ سیاهی و سکوت نیست  
در انتظار کیستی؟ کسی به در نمی زند

به جاده‌های پرخطر؛ برآی و پیش‌گام شو  
 برو خودت قدم بزن؛ کسی اگر نمی‌زند

اگر چه شب دراز شد؛ شعار آفتاب ده!  
 به فرق تیره‌گی اگر، کسی تیر نمی‌زند

بلخ / ۱۹ آبان ۱۳۹۶

۱ - این سروده به اقتضای غزلی از هوشنگ ابتهاج با مطلع زیر سروده شده است:

در این سرای بی‌کسی کسی به در نمی‌زند

به دشت پرمالال ما پرندۀ پر نمی‌زند

بانو مارینا بهار، عضو آکادمی (فرهنگستان) علوم افغانستان، در رخ‌نامه دیدگاهش را دربارهٔ این سروده چنین نگاشته است:

«زیبایی و طراوت خاصی در این سروده موج می‌زند. سروده‌یی که امید و نشاط به زنده‌گی را به فریاد می‌کشد، خواننده را نیرو می‌بخشد، قوت می‌دهد تا فراسوی فراسوها پرواز را تجربه کند، آن‌هم در فضایی که «پرندۀ پر نمی‌زند». قدم‌زدن و گام‌برداشتن را از دل شب به آنی می‌آموزد که باید «پرواز را به خاطر بسپارد». چون آفتاب درخشنده و تاب‌ناک باقی بمانید، استاد گرامی!

## خط خطی ها

زنگ پشت زنگ... تک تک... از چه رو در وا نشد؟  
یک صدای «کیستی؟» از پشت در بالا نشد

از سر دیوار بالا جسته کردم جست و جو  
در میان خانه غیر از من کسی پیدا نشد

چیغ سر دادم: «کجایی؟ آی!»، در دهلیزها  
پرسشم را جز سکوتی محض پاداوا نشد

کوچه هم خالی ست، حتّا ردّ پایی نیز نیست  
قرن‌ها گویی گذار کس به این سوها نشد

خط‌خطی‌هایی به رنگ سرخ جای ردّ پا...  
هرچه می‌کوشم بخوانم چی ستند؟ اما نشد

سایه‌ام نعش مرا بر دوشِ خود هی می‌کشد  
قهقهه سر داده حتّا روح من دیوانه شد

بلخ / ۲۶ آبان ۱۳۹۶



## به جای انتقام

گناه قتلِ ما را عده‌یی بر دوش می‌گیرند  
شمارِ دیگری خود را ولی خاموش می‌گیرند

در این جا خون ما را هرچه بادآباد می‌ریزند  
و در آن جای با هم جشن نوشانوش می‌گیرند

می‌اندازند با هم دیگران را بر مراد خویش  
به گرمی هم‌دگر را سخت در آغوش می‌گیرند

در این دنیای پرغوغا کسی در قصه ما نیست  
اگرچه قصه ما را سراپا گوش می گیرند

به جای انتقام این بار هم مردم فقط سوگی  
برای کشته گان تازه گل پوش می گیرند

بلخ / ۲ آذر ۱۳۹۶





به هم‌کاران بازنشسته‌ام در اداره اطلاعات و فرهنگ استان بلخ

## عَلَم‌داران سپاه دانش و فرهنگ

در این اداره هر آن کس که خوب هم‌کار است  
مقام و منزلتش نزد خلق بسیار است

کسی که خدمت فرهنگ و علم را بکند  
همیشه خار به چشمان زشت اغیار است

اگر چه بازنشسته شود، ولی هر روز  
سپاه دانش و فرهنگ را علم‌دار است

اگر چه نیست به چوکی خود، نمی‌بینی  
همیشه در دل ما «یوسفِ روان‌یار» است؟

تمام خاطره‌های گذشته «شیرین» اند  
و ماندگارترین، «ماریا سزاوار» است

تراوش قلم سبز و پاک و شیوایش  
همیشه زبیش هر برگ و روی «بیدار» است

چه خوش مصاحبی بوده‌ست «حاج غوث‌الدین»<sup>۱</sup>  
هنوز نیز وی از کارها خبردار است

<sup>۱</sup> - محمدیوسف روان‌یار، زاده‌شده در ۱۳۲۸ هجری خورشیدی، آمر بخش گردش‌گری.

<sup>۲</sup> - شیرین ماریا سزاوار، زاده‌شده در ۱۳۳۴ هجری خورشیدی، مدیر مسؤل روزنامه «بیدار».

<sup>۳</sup> - حاج غوث‌الدین صاحبی، زاده‌شده در ۱۳۲۴ هجری خورشیدی، مدیر هنر و فرهنگ روزنامه «بیدار».

همیش دست‌خط و نام «حاج امان‌الله»<sup>۱</sup>  
به هر قبالةٔ املاک ما پدیدار است

به راستی که کریم است و «زادهٔ اکرم»  
سخا و جود و کرم را همیشه انبار است

پدید تا به ابد نقش گام او در بلخ  
به روی هر چه که از آبادات و آثار است

چراغ‌وار هنر از «نبیل» گشت «انور»<sup>۲</sup>  
به هر کناره و کنجی که اسود و تار است

عزیز دیگر دفتر، جناب «رویین»<sup>۳</sup> است  
که از سلالهٔ رویین‌تنان عیار است

به میزبانی گردش‌گران به بلخ‌گزین  
همیشه بسته کمر، خادم و مددگار است

سلامتی و درازیِ عمرِ جملهٔ شان  
دعای دایمی ما به نزد دادار است

بلخ / ۱۶ آذر ۱۳۹۶

۱ - حاج امان‌الله اکرم‌زاده، زاده‌شده در ۱۳۳۰ هجری خورشیدی، مدیر کل میراث‌های فرهنگی و آبدیه‌های تاریخی.

۲ - محمدانور نبیل، زاده‌شده در ۱۳۳۰ هجری خورشیدی، مدیر کل هنر.

۳ - عبدالله رویین، زاده‌شده در ۱۳۲۷ هجری خورشیدی، مدیر کل افغان‌تور (جهان‌گردی افغانستان).

## کوچه‌های رازناک قونیه

بوی خاک بلخ دارد خاک پاک قونیه  
بوی نور و آسمان و عشق، خاک قونیه

می‌نوازد نی‌نواز بلخ تا امروز هم  
در میان کوچه‌های رازناک قونیه

پاره می‌سازد گریبان افق را عاقبت  
های وهوی عارفان سینه‌چاک قونیه

در شبان عرس و هنگام سماعِ مولوی  
طعنه بر افلاک خواهد زد مگاکِ قونیه

مستیِ صد خُمُ به یک جامش ببین؛ با تاکِ بلخ -  
از ازل هم‌ریشه‌گی دارد ستاکِ قونیه

قونیه / ۲۴ آذر ۱۳۹۴



## کشتی شکسته گان

دریا! چرا قرار نداری و می تپی؟  
چون قلب ما قرار نداری و می تپی؟

شاید که زخم‌های تو ژرف اند و بی شمار  
از دردها قرار نداری و می تپی

مانند ماهیان جداگشته از تنت  
سرتابه پا قرار نداری و می تپی

تنگ غروب دامت آتش گرفته است  
چون کربلا قرار نداری و می تپی

کشتی شکسته گان که به یونان نمی رسند  
این گونه تا قرار نداری و می تپی

جزیره قوش، استان آیدین کشور ترکیه / ۴ دی ۱۳۹۶



## ای شعر!

ای شعر، پناه آخرینم  
تا لحظه آه آخرینم!

ای شعر، ای اشتباه اول!  
ای شعر، گناه آخرینم!

هر سوی که برخورم به بن بست  
می گردی راه آخرینم

ای گریهٔ روز اولینم!

ای خندهٔ گاه آخرینم!

من از تو چه گونه چشم پوشم

در وقت نگاه آخرینم؟

بلخ / ۱۱ بهمن ۱۳۹۶





## کجایی؟ ای ابومسلم

در این روز و شب بی هم صدایی  
که خواهد خواند آهنگ رهایی؟  
شده‌ست انباری از اندوه، «انبار»؛  
کجایی؟ ای ابومسلم! کجایی؟<sup>۱</sup>

سمرقند/ ۱۹ مرداد ۱۳۹۶

## عید قربان

نه نوروزی گل افشان است این جا  
نه یلدایی چراغان است این جا  
اگر باشیم این سان گوسفندی  
همیشه عید قربان است این جا

بلخ / ۹ شهریور ۱۳۹۶

---

<sup>۱</sup> - «انبار»، نام قدیمی «سرپل» است.

## میانمار

چه خونین مسلخی «برما»ست بر ما  
شگفتا دیگران غرق تماشا  
به کام ازدهای آتشین دم  
«میانمار» است و خون سرد است دنیا

بلخ / ۱۵ شهریور ۱۳۹۶

## مسعود بزرگ!

خود آرش و خود کمان و خود تیر شدی  
بهر وطن از زنده‌گی ات «تیر» شدی  
شه‌نامه غیرت و غرور مان را  
سنگر سنگر چه خوب تفسیر شدی

بلخ / ۱۸ شهریور ۱۳۹۶

## مسلمانی

به روشن گستری بگشای لب را  
چراغان کن، محمد! باز شب را  
به دور جاهلیت بازگشتند  
بیا از سر مسلمان کن عرب را

بلخ / ۱۰ آذر ۱۳۹۶

## نماز عشق

در این دنیای بی سامانه تو  
کُند یارب چه این دیوانه تو؟  
نماز عشق را باید کجا خواند؟  
که ایمن نیست حتّا خانه تو

بلخ / ۱ مهر ۱۳۹۶

به عبدالوہاب مجیر

## گردش گری

حذر از کوه قاف و از پری کن  
به شہر خویش باش و سروری کن  
سفر، بیرون کشور پرهزینه‌ست  
بیا در شہر خود گردش گری کن

بلخ / زمستان ۱۳۹۶

## پیک نوبهاران

کہ خواهد گشت پیک نوبهاران؟  
درختی نیست تا گردد شگوفان  
پرستوها ندارند آشیانہ  
کہ سیمانی شدہ سقف ہر ایوان

بلخ / ۵ فروردین ۱۳۹۷

## درباره سراینده این دفتر

صالح محمد خلیق فرزند صوفی محمد عیسا، سراینده این دفتر، در آدینه روز ۱۲ آبان ۱۳۳۴ / ۴ نوامبر ۱۹۵۵ در بلخ به جهان آمد. پس از سپری کردن دوره دانش‌آموزی، آموزش‌های فنی را در رشته زمین‌شناسی در دانش‌سرای تکنیکی نفت و گاز بلخ و آموزش‌های عالی را تا درجه کارشناسی (لیسانس) در رشته ادبیات فارسی دری در دانش‌کده ادبیات و دانش‌های انسانی دانش‌گاه بلخ و دوره کارشناسی ارشد (فوق لیسانس) را در رشته زبان و ادبیات فارسی در دانش‌گاه پیام نور جمهوری اسلامی ایران به پایان برد.

به سمت‌های کارمند کارخانه کود شیمیایی بلخ، رئیس انجمن نویسندگان بلخ، کارگزار امور فرهنگی استان‌های شمالی کشور و مدیر مسؤول و سردبیر مجله «ام-البلاد»؛ روزنامه «بیدار» و مجله «کیان» کار کرده است و از بنیادگذاران انجمن نویسندگان بلخ و عضو کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، کانون فرهنگی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و چند کانون دیگر و عضو گروه دبیران چندین نشریه بود و اکنون رئیس اداره اطلاعات و فرهنگ استان بلخ و هم‌زمان رئیس انجمن نویسندگان بلخ است.

خلیق شعر می‌گوید، در زمینه‌های فرهنگ، ادبیات و زبان می‌نویسد و در گستره‌های شعر، تاریخ و دانش و فناوری نو آثاری را از زبان روسی برگردان کرده است. نوشته‌ها و سروده‌های خلیق در نشریه‌های داخلی و خارجی به چاپ رسیده اند و همچنین از نام، احوال و آثار خلیق در بیش‌تر از صد کتاب در داخل و خارج کشور یاد شده است.

در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۳ خورشیدی، از چهلمین سال سرایش شعر خلیق از سوی انجمن ادبی «هشت بهشت» با برگزاری همایشی در بلخ بزرگداشت شد، در جشن نوروز سال ۱۳۹۴ برایش لقب «پژوهش‌گر بلخ» داده شد و در ۱۹ آبان ۱۳۹۴ از جای‌گاه وی به عنوان یک نویسنده پیش‌کسوت کشور، از سوی نهاد دانش‌آموخته‌گان افغانستان با برگزاری همایشی در بلخ گرامی‌داشت شد و نیز در ۲ دی ۱۳۹۵ انجمن قلم افغانستان در کابل با برگزاری محفلی از او بزرگداشت کرد و در بهار سال ۱۳۹۶ دکتر محمد اشرف غنی، رئیس‌جمهور کشور، برای او به عنوان یک شاعر و ادیب، مدال دولتی غازی میرمسجدی‌خان را تفویض کرد.

خلیق، تا اکنون در ۱۵ همایش جهانی در داخل و خارج کشور شرکت کرده و در ۱۱ کشور سفر داشته است.

### در تاجیکستان:

از ۸ تا ۲۱ تیر ۱۳۶۱ خورشیدی، به عنوان یک شاعر سفری رسمی فرهنگی به تاجیکستان به شهرهای دوشنبه، نارک و حصار و بازدید از فرهنگستان علوم تاجیکستان و سایر مراکز علمی و فرهنگی آن کشور؛  
از ۱۵ تا ۲۱ آذر ۱۳۶۶ خورشیدی، به دعوت اتحادیه کارگران کارخانه کود شیمیایی «وخش» در عضویت یک هیأت پنج‌نفری از کارخانه کود و برق بلخ سفری رسمی به تاجیکستان و بازدید از شهر دوشنبه و شهر کالنین‌آباد استان قرغان‌تپه، کارخانه کود شیمیایی وخش و بخش‌های گوناگون آن و اشتراک در همایشی در خانه فرهنگ آن کارخانه؛

از ۱۸ تا ۲۶ شهریور ۱۳۷۱ به دعوت دولت تاجیکستان برای اشتراک در نخستین کنگره بین‌المللی فرهنگیان فارسی‌زبان سفری رسمی به شهر دوشنبه؛  
از ۱۶ تا ۲۲ شهریور ۱۳۷۲ برای اشتراک در دومین کنگره سفری رسمی به شهرهای دوشنبه، کولاب، خجند و اوراتپه؛

از ۲۳ تا ۳۰ فروردین ۱۳۸۴ به دعوت وزارت مخابرات تاجیکستان برای مبادله تجارب سفری رسمی به شهرهای دوشنبه و قرغان‌تپه؛  
از ۱۶ تا ۲۰ شهریور ۱۳۸۵ به دعوت دولت تاجیکستان برای اشتراک در همایش بین‌المللی تاجیکان و فارسی‌زبانان و ۲۷۰۰ ساله‌گی شهر کولاب سفری رسمی به شهرهای دوشنبه و کولاب؛

از ۱۹ تا ۲۷ شهریور ۱۳۸۹ سفری تفریحی به شهرهای دوشنبه و حصار و دیدار با دانش‌مندان و شاعران تاجیکستان؛

از ۷ تا ۱۰ تیر ۱۳۹۱ همراه با استان‌دار بلخ، سفری کاری به شهر دوشنبه؛  
از ۲۶ اسفند ۱۳۹۴ تا ۵ فروردین ۱۳۹۵ به دعوت دولت تاجیکستان برای اشتراک در همایش بین‌المللی ادیبان حوزه نوزدهم سفری رسمی به دوشنبه، پنجه‌کنت و حصار.

### در ازبکستان:

از ۷ آبان تا ۲ آذر ۱۳۷۱ برای عقد پیمان همکاری طباعتی میان استان بلخ افغانستان و استان سرخان‌دریای ازبکستان و چاپ برخی از نشریه‌های بلخ و بازدید از شهرهای ترمذ، دهنو، تاشکند و سمرقند؛

از ۸ دی تا ۳ بهمن ۱۳۷۱؛ از ۸ تا ۱۸ اسفند ۱۳۷۱؛ از ۲۹ اردیبهشت تا ۲۶ خرداد ۱۳۷۲؛ از ۶ آذر تا ۶ دی ۱۳۷۲ و از ۳ تا ۵ فروردین ۱۳۷۳ به آن کشور برای چاپ نشریه‌ها و مجموعه‌های شعر؛

در ۲۹ اسفند ۱۳۸۴ برای اشتراک در جشن نوزدهم سفری رسمی به شهر ترمذ؛

از ۲۹ شهریور تا ۹ مهر ۱۳۹۱ سفری سیاحتی به شهرهای ترمذ، سمرقند، تاشکند و بخارا؛

از ۱۶ تا ۲۶ خرداد ۱۳۹۲ سفری سیاحتی به تاشکند؛

در ۲۸ اسفند ۱۳۹۴ برای اشتراک در جشن نوروز سفری رسمی به شهر ترمذ، مرکز استان سرخان دریا؛

و از ۱۰ تا ۲۰ مرداد ۱۳۹۶ سفری سیاحتی به شهرهای تاشکند و سمرقند.

### در ایران:

از ۱۰ تا ۲۶ خرداد ۱۳۷۵ به دعوت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی جمهوری اسلامی ایران در رأس هیأتی سه نفری هم‌راه با استاد فرزاد و فیاض مهرآیین سفری رسمی به ایران و بازدید از شهرهای تهران، اصفهان، شیراز و مرودشت و دانش‌گاه‌های تهران و اصفهان و دیگر مراکز فرهنگی؛

از ۱۱ دی تا ۱۲ بهمن ۱۳۷۵ برای چاپ کتاب سفری کاری به ایران و بازدید از شهرهای تهران، قزوین، قم و مشهد؛

از ۲۵ دی تا ۱۷ اسفند ۱۳۷۶ سفری کاری برای چاپ مجله «ام‌البلاد» به شهرهای مشهد و تهران؛

از ۱۹ اردیبهشت تا ۲ خرداد ۱۳۸۸ سفری سیاحتی به شهرهای تهران، مشهد، توس، قم، اصفهان و شیراز؛

از ۶ تا ۱۳ اسفند ۱۳۸۸ به دعوت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان خراسان رضوی در رأس هیأتی با ترکیب معاون و مدیر بخش فرهنگی روضه مبارک حضرت علی (ک) برای مبادله تجارب سفری رسمی به ایران و بازدید از شهرهای مشهد، نیشاپور و توس؛

از ۱۱ تا ۱۴ تیر ۱۳۸۹ به دعوت مجلس اسلامی در ترکیب هیأتی از دانش‌مندان کشور برای اشتراک در همایش میراث‌های مشترک مکتوب میان افغانستان و ایران سفری رسمی به تهران؛

از ۲۱ تا ۲۹ آبان ۱۳۹۰ به دعوت حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی با سه تن از شاعران بلخ، برای اشتراک در همایش بین‌المللی شعر باران غدیر سفری رسمی به تهران و شیراز و مرودشت؛

از ۱۲ تا ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۱ به دعوت استان‌داری خراسان رضوی در هم‌راهی با استان‌دار بلخ، سفری رسمی به شهرهای مشهد، نیشاپور و توس.

### در پاکستان:

از ۳۰ تیر تا ۱۳ مرداد ۱۳۷۵ برای چاپ کتاب، سفری کاری به پاکستان و بازدید از شهرهای پیشاور، اسلام‌آباد، راولپندی و مری؛

از ۱۳ تا ۲۳ خرداد ۱۳۷۹ به دعوت دفتر یونسف برای اشتراک در سمینار حقوق کودک سفری کاری به شهر پیشاور؛

از ۱۳ تا ۲۳ خرداد ۱۳۸۰ برای بار دوم در ادامه همان سمینار سفری کاری به شهر پیشاور.

### در ترکمنستان:

از ۱۲ تا ۱۳ بهمن ۱۳۷۵ یک‌جا با پروفسور استاد برهان‌الدین ربّانی، رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان و هیأت همراهش در بازگشت از ایران به افغانستان، از راه شهر سرخس از ایران به ترکمنستان و بازدید از شهرهای سرخس، مرو (ماری) و کرکی.

### در هندوستان:

از ۸ تا ۲۹ شهریور ۱۳۸۴ سفری سیاحتی به هندوستان به دهلی نو؛ از ۱۶ آبان تا ۲ آذر ۱۳۹۳ سفری سیاحتی به دهلی نو و آگره؛ از ۲۳ دی تا ۶ بهمن ۱۳۹۴ سفری سیاحتی به شهرهای دهلی نو، آگره و بمبئی.

### در عربستان سعودی:

از ۸ آذر تا ۱۸ دی ۱۳۸۵ برای ادای فریضه حج سفری به شهرهای مدینه منوره، جدّه و مکه مکرمه.

### در ترکیه:

از ۱۵ تا ۲۷ دی ۱۳۹۲ سفری فرهنگی و سیاحتی به ترکیه و بازدید از شهرهای استانبول، آنکارا، قونیه و بورسا؛ از ۲۶ اردیبهشت تا ۴ خرداد ۱۳۹۴ خورشیدی سفری فرهنگی و سیاحتی به ترکیه و بازدید از شهرهای استانبول، مانیسا و ازمیر؛ از ۱۹ آذر تا ۶ دی ۱۳۹۶ سفری فرهنگی به ترکیه برای اشتراک در عرس مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و بازدید از شهرهای قونیه، استانبول، آنکارا، ازمیر و جزیره قوش استان آیدین.

### در فرانسه:

از ۱۰ تا ۲۱ آذر سال ۱۳۸۷ خورشیدی به دعوت وزارت فرهنگ فرانسه در رأس هیأتی سه‌نفری برای بازدید از جاهای تاریخی و نهادهای فرهنگی و دیدار با همتایان فرانسه‌یی و مبادله تجارب، سفری رسمی به فرانسه و دیدن از شهرهای پاریس، سن دونی و شارتر.

### در لهستان (پولند):

از ۱۶ تا ۲۴ شهریور سال ۱۳۹۲ خورشیدی از سوی انستیتوت خدمات ملکی دولت جمهوری اسلامی افغانستان، برای آموزش رهبری، همراه با هفت تن از معینان وزارت‌خانه‌های گوناگون کشور سفری رسمی به لهستان (پولند) و دیدن از شهر ورشو، پای‌تخت آن کشور، و شهر تاریخی کراکوف.

### در ایالات متحده آمریکا:



از ۲۶ مرداد تا ۱۶ شهریور سال ۱۳۹۳ خورشیدی به دعوت دفتر بازدیدکنندگان بین‌المللی اداره آموزشی و فرهنگی وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا برای پیش‌برد برنامه رهبری استخراج معادن و حفاظت از میراث‌های فرهنگی در ترکیب هیأتی از چندین نهاد کشور سفری رسمی به ایالات متحده آمریکا و دیدن از شهر واشنگتن دی سی، پای‌تخت ایالات متحده آمریکا، شهر پیتسبرگ ایالت پنسیلوانیا، شهر مورگان تاون ایالت ویرجینیای غربی، فرودگاه شهر هوستون ایالت تکزاس، شهر توسان ایالت آریزونا، شهر سالت لیک سیتی، مرکز ایالت یوتا، و شهر سنت لوئیس ایالت میسوری.

### آثار چاپ‌شده خلیق:

#### دفترهای شعر:

«سلام به آفتاب» (بلخ، ۱۳۶۳)، «کاج بلند سبز» (بلخ، ۱۳۶۶)، «بر پای راه ابریشم» (بلخ، ۱۳۷۲)، «یک آسمان ستاره» (بلخ، ۱۳۸۲)، «از اوج‌های آبی...» (کابل، ۱۳۸۶)، «سرود ملی عشاق» (کابل، ۱۳۹۱)، «در بامیان قلب منی» (کابل، ۱۳۹۲)، «مراد از بلخ، تو بودی...» (۱۳۹۳)، «نقطه و نقطه، باز هم نقطه» (کابل، ۱۳۹۳)، «اینک فقط تو مانده‌ای» (کابل، ۱۳۹۳)، «سوگ‌نامه گل سرخ» (کابل، ۱۳۹۴)، «آخرین مرز بی‌گرانی» (کابل، ۱۳۹۴)، «سرنوشتی دیگر»، (کابل، ۱۳۹۵)، «هیجان جان» (کابل، ۱۳۹۵)، «سخن عشق» (کابل، ۱۳۹۵)، «کولاک می‌گیرید» (برگردان شعرهای سرگی یسینین) (کابل، ۱۳۹۶) و «زمزمه نام خراسان» (کابل، ۱۳۹۷).

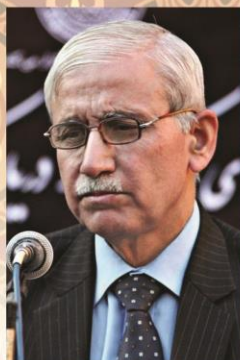
#### آثار پژوهشی و منتور:

«جشن‌های آریایی» (بلخ، ۱۳۷۰)، «عقاب در فرهنگ ملی و جهانی و سروده‌ها» (تهران، ۱۳۷۵)، «سرگذشت روزنامه بیدار» (پیشاور، ۱۳۸۰)، «فریاد آزادی» (نگرشی بر سروده‌های علامه سید اسماعیل بلخی» (بلخ، ۱۳۸۳)، «تاریخ ادبیات بلخ» (کابل، ۱۳۸۷)، «تاریخ روزنامه‌نگاری بلخ» (تهران، ۱۳۸۹)، «آهنگ کیانی» (گزینه شعر درباره دره کیان با معرفی سرایش‌گران آن‌ها) (کابل، ۱۳۹۲)، «ساحه‌های باستانی و بناهای تاریخی بلخ» (تهران، ۱۳۹۴)، «آیین در آیین» (کابل، ۱۳۹۴)، «تأثیر شاه‌نامه بر شعر مقاومت افغانستان» (تهران، ۱۳۹۵)، «ناشناخته‌های دانش» (مجموعه مقاله‌های برگردان‌شده از منابع روسی)، (پیشاور، ۱۳۹۶)، «نشانه‌های شکوه گذشته بخدی» (بلخ، ۱۳۹۷).



## سپاس گزاری

انجمن نویسندگان بلخ از جناب محترم مهندس محمدنصیر عینی، شهردار شهر مزار شریف، مرکز بلخ، که با احساس فرهنگ دویستانه خود هزینه چاپ این کتاب را پرداخته اند، صمیمانه سپاس گزار است و از خداوند لوح و قلم برای شان پیروزی های روزافزون آرزو می کند.



دفتريهای دیگر شعر از این قلم:

- «سلام به آفتاب» (بلخ، ۱۳۶۳)؛
- «کاج بلند سبز» (بلخ، ۱۳۶۶)؛
- «بر پای راه ابریشم» (بلخ، ۱۳۷۲)؛
- «یک آسمان ستاره» (بلخ، ۱۳۸۲)؛
- «از اوج های آبی...» (کابل، ۱۳۸۶)؛
- «سرود ملی عشاق» (کابل، ۱۳۹۱)؛
- «در بامیان قلب منی» (کابل، ۱۳۹۲)؛
- «مراد از بلخ، تو بودی...» (کابل، ۱۳۹۳)؛
- «نقطه و نقطه، باز هم نقطه» (کابل، ۱۳۹۳)؛
- «اینک فقط تو مانده ای» (کابل، ۱۳۹۳)؛
- «سوغ نامه گل سرخ» (کابل، ۱۳۹۴)؛
- «آخرین مرز بی کرانی» (کابل، ۱۳۹۴)؛
- «هیجان جان» (کابل، ۱۳۹۵)؛
- «سرنوشتی دیگر» (کابل، ۱۳۹۵)؛
- «سخن عشق / Слова любви» (کابل، ۱۳۹۵)؛
- «کولاک می گرید» (کابل، ۱۳۹۶).

